

مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان  
دوره دوم، شماره بیست و ششم و بیست و هفتم  
پاییز و زمستان ۱۳۸۰، صص ۵۴ - ۳۹

## انجمن مقدس ملی اصفهان و حکومت ظل السلطان در مشروطه اول

دکتر لقمان دهقان نیری\*

### چکیده

در سال ۱۳۲۴ ه. ق / ۱۹۰۵ م حکومت ایران، بر اثر مبارزات مردم مشروطه شد. با استقرار نظام مشروطه، مجلس شورای ملی و انجمنهایی در شهرهای مختلف پا گرفت که از مهمترین دستاوردهای نظام جدید بود. در اصفهان «انجمن مقدس ملی اصفهان» تأسیس شد، اما علی‌رغم همراهی‌های اولیه‌اش با ظل السلطان حاکم منطقه که خود را مشروطه‌خواه می‌نامید و دم از حمایت از انجمن می‌زد دیری نگذشت که انجمن و مردم شهر به مخالفت با حاکم برخاستند و عزل او را خواستار شدند.

کشمکش‌های میان مردم و انجمن اصفهان از یک‌طرف و شخص ظل السلطان و دولت مرکزی از طرف دیگر، در نهایت به اعتصابات، تظاهرات و بست‌نشینی‌هایی منجر شد که سرانجامی جز برکناری حاکم ستمگر اصفهان نمی‌توانست داشته باشد.

## واژه‌های کلیدی

انجمن مقدس ملی اصفهان، ظل‌السلطان، مجلس شورای ملی، استبداد، مشروطه، قانون، نظامنامه، روحانیون

### مقدمه

این مقاله بر اساس مندرجات روزنامه «انجمن مقدس ملی اصفهان» تهیه شده که خود ارگان انجمن قدرتمندی بوده است که در ششم ذی‌قعدة ۱۳۲۴ ه. ق / ۱۹۰۶ م در اصفهان پا به عرصه حیات گذاشت (۷ / ش ۱، ص ۱) و دوران اول فعالیت آن تا کودتای محمدعلی شاه و به توپ بستن مجلس در ۲۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ ه. ق / ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ م به طول انجامید.

انجمن و روزنامه ارگان آن که از دستاوردهای پُربهای نهضت آزادیخواه، عدالت‌جو و ضد استبداد و ضد استعماری مشروطیت مردم ایران بود، از آغاز پیدایش، دفاع از آزادی، کسب قانون اساسی و حفظ مجلس شورای ملی را وجهه همت خود قرار داده، با تمام قدرت و به‌طور جدی در برابر استبداد و مستبدین و وابستگان به بیگانه موضع‌گیری می‌نمود. کوشش روزنامه انجمن در جهت آموزش و گسترش مفاهیم سیاسی و حقوق مدنی به مردمی که تا آن زمان از آنها هیچ سر در نمی‌آوردند، از مواردی است که در روزنامه به فراوانی به چشم می‌خورد.

این روزنامه که نخستین شماره‌اش در ۲۱ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ ه. ق / ۱۹۰۶ م منتشر شده است، ضمن توضیح مفاهیمی چون «انجمن» و «مجلس» می‌نویسد: «هر مملکتی را انجمنی لازم است که به منزله قوه عاقله و متصرفه و ارادیه مملکت است... اگر مملکتی فاقد انجمن ملی باشد آن ملت را وحشی و مملکت را غیر متمدن نامند...» (۷ / ش ۱، ص ۱).

نخستین جلسه انجمن در ششم همین ماه و در کاخ چهلستون گشایش یافت. اعضای انجمن را عمدتاً روحانیون و تجار معتبری تشکیل می‌دادند که در منطقه و کشور شناخته شده و مشهور بودند. در واقع باید گفت، ریاست این انجمن در دست دو برادر روحانی مقتدر و ثروتمند و عالم و برجسته‌ای بود که نام و وجودشان در آن مقطع تاریخی ایران و به‌خصوص اصفهان، بسیار مؤثر و غیر قابل انکار است: برادر بزرگتر حاج شیخ محمدتقی مشهور به آقانجفی و دیگری حاج آقا نورالله معروف به ثقة‌الاسلام.

آقاجنفی حکمش در مسائل شرعی در سرتاسر ایران نافذ بود و برادرش نیز ضمن برخورداری از همان وجهه روحانی و مذهبی، ریاست امور سیاسی و اجتماعی شهر و منطقه را هم برعهده داشت. گرچه روحانیون و کسان دیگری هم بودند که اندیشه‌شان با برداشت‌های آنان یکسان نبود و گاه با یکدیگر به مخالفت برمی‌خاستند.

\*\*\*

هنگامی که در ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ ه. ق مظفرالدین‌شاه فرمان مشروطیت را امضاء کرد و مملکت رسماً در عداد دول مشروطه و دارای قانون اساسی درآمد، چند دهه بود که شاهزاده ظل‌السلطان، پسر ناصرالدین‌شاه در اصفهان حکومت می‌کرد. وی که فردی مستبد و مقتدر و در عین حال بسیار زیرک و مدبّر بود، دهها سال با اقتدار کامل حکومت کرده و در حقیقت، پر بخشی از کشور سلطنت می‌نمود.

ظل‌السلطان که سلطان مسعودمیرزا نام داشت، در ۱۲۶۶ ه. ق / ۱۸۵۰ م یعنی در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه و صدارت امیرکبیر متولد شد. وی پسر چهارم ناصرالدین‌شاه است که سه برادر بزرگترش در اوان کودکی درگذشته بودند و در واقع او بزرگترین پسر ناصرالدین‌شاه محسوب می‌شد (۴ / ص ۷۹-۷۸) و می‌بایست بر اساس سنت رایج ولیعهد شود، اما نشد. بدان علت که مادرش زن عقدی شاه نبود و از آن مهمتر بر اساس یک رسم معمول و سفارش مؤکد آقا محمدشاه قاجار پسری می‌توانست به جانشینی شاه انتخاب شود که مادرش قاجار باشد. بدین جهت مسعودمیرزا که سه سال از برادرش مظفرالدین‌میرزا بزرگتر بود به ولیعهدی انتخاب نشد و این عقده را تا پایان عمر با خود داشت. چه او خود را نه تنها از ولیعهد که فرد تندرست و لایقی نبود، بلکه از دیگر پسران شاه نیز شایسته‌تر می‌دانست. بنابراین ولیعهد، باز بر اساس یک سنت قاجاری به حکومت آذربایجان که پایتخت دوم ایران بود گماشته شد و مسعودمیرزا در ۱۱ تا ۱۲ سالگی (۱۲۷۷ ه. ق) کار حکومت را در مازندران و استرآباد آغاز کرد.

در سال ۱۲۷۹ ه. ق یعنی در ۱۳ سالگی به فارس رفت و در ۱۷ سالگی (۱۲۸۳ ه. ق) برای نخستین بار والی اصفهان شد. شاهزاده که حکومت اصفهان را در مقایسه با فارس کار کوچکی می‌پنداشت نوشت: «اصفهان کوچکِ خراب مال من. اگر جوهری دارم و نمک به حلال هستم و خدا بخواهد، اصفهان را نوعی ترقی بدهم که رشک جنان بشود»

والی جوان چون در کار اخذ مالیات و ارسال آن موفق بود، به زودی مورد توجه شاه و دولت قرار گرفت و کردستان، لرستان و خوزستان هم ضمیمه حکومت او بر اصفهان و فارس شد. یک سیاستمدار فرانسوی که در دوران مشروطه از اصفهان دیدن کرده، گستردگی مناطقی را که او بر آنها حکومت می‌کرد  $\frac{۱}{۵}$  یا ۴۰٪ خاک ایران برآورد نموده است. او که سالانه درآمدی معادل دو میلیون تومان داشت، برای خود ارتش کوچکی متشکل از بیست و یک هزار نفر ترتیب داد، (۳ / ص ۲۹۱-۲۹۰) و این شاه را می‌ترسانید. مسعود میرزا اصفهان را خانه خود می‌دانست. ابتدا لقب *یمین‌الدوله* داشت، سپس در سال ۱۲۸۶ ه. ق بود که ظل‌السلطان شد. پس از چند بار جابه‌جایی حکومت و رفتن به فارس در نهایت در ۱۲۹۱ ه. ق والی اصفهان شد و تا ۱۳۲۵ ه. ق که از اصفهان رانده شد، مدت ۳۴ سال حاکم آنجا بود. در این مدت با اقتدار و خشونت و ستمگری و ظلم تمام حکومت کرد. بسیار جاه‌طلب بود و بلندپرواز. همواره آرزوی شاه شدن داشت. یک‌بار به ناصرالدین شاه پیشنهاد کرد که با پرداخت یک میلیون تومان به شاه ولیعهد شود. شاه با ردالت مطلب را به گوش ولیعهد و تبریزی‌ها رساند. هدفش آن بود که به ولیعهد بفهماند مقدار پیشکشی‌ها را افزایش دهد. تبریزی‌ها زیرکی به خرج دادند و سیاستمدارانه به شاه نوشتند: «بعد از آن ده کرور (پنج میلیون تومان) برای تغییر شاه تقدیم خواهد کرد» (۴ / ص ۸۳-۹۰).

بعدها چشم طمع به منصب برادر دیگرش کامران میرزا که نایب‌السلطنه و وزیر جنگ بود، دوخت. خود این شخص از رذل‌ترین و پست‌ترین شاهزادگان قاجار است. انگلیسی‌ها هم بدشان نمی‌آمد که شاهزاده‌ای که در منطقه نفوذ آنان حکومت می‌کرد قدرت را در مملکت در دست داشته باشد زیرا تبریز و تهران در منطقه نفوذ روسیه قرار داشت.

اقتدار و زیادخواهی‌های او به تدریج شاه را به هراس انداخت. دستگاه حکومت مرکزی از قدرتمند شدن و جاه‌طلبی‌های او به وحشت افتاد. در نتیجه در سال ۱۳۰۵ ه. ق از کلیه مناصب خود، مگر حکومت اصفهان معزول شد. به نوشته منابع متعدد در کوتاه شدن قدرت ظل‌السلطان عوامل متعددی دخالت داشتند. روس‌ها نیز در آن بی‌دخول نبودند (۴ / ص ۹۰).

پس از برکناری شاهزاده از حکومت مناطق مختلف، شاه حرف خنده‌داری زد. رسماً اعلام کرد که از این تاریخ به بعد مردم همه‌گونه آزادی دارند و در رفاه خواهند بود.

ظاهراً روس‌ها از اینکه شاه کلمه آزادی را به کار برده بود خوشحال نشده و اظهار تمسخر کرده بودند. شاه در جواب گفت: «چون ظل السلطان را معزول کردیم او ظلم زیادی کرد، این اعلام لازم بود» (۲ / ص ۵۶۸).

از آنجا که حاکم اصفهان مردی خودسر و زیرک بود، بسیاری از درباریان و اعضای دولت و حکومت از واکنش ظل السلطان پس از مرگ پدرش در قبال ولیعهد که در تبریز بود، واهمه داشتند و می‌ترسیدند که پس از به سلطنت رسیدن مظفرالدین‌شاه، ظل السلطان - برادر بزرگتر - سر به شورش بردارد. کاری که تا قبل از سلطنت ناصرالدین‌شاه، در ایران بسیار معمول بود. اما این بار پیش‌بینی‌ها درست از کار درنیامد. چه پس از کشته شدن شاه به دست میرزا رضای کرمانی (۱۳۱۳ ه. ق.)، ظل السلطان به جای ایجاد اغتشاش و شورش و ادعای سلطنت، تلگرافی برای شاه جدید ارسال داشت که اطلاع از آن انسان را به اندیشه وادار می‌داند که شاید این نظریه درست است که دیکتاتورها و مستبدین، در حقیقت مردمانی حقیر و سفله و نابکارند. تلگراف این است: «من تصور نمی‌کنم که اعلیحضرت شاه فوت شده. فقط اسم تبدیل یافته. ناصرالدین‌شاه بود، مظفرالدین‌شاه شد. از این تاریخ خود را برادر شاه یا شاهزاده نمی‌دانم. بلکه کمترین غلام زر خرید اعلیحضرت می‌شمارم. رأی همایونی قرار بگیرد در اصفهان می‌مانم. امر صادر شود که به تبریز بیایم، فوراً حرکت می‌کنم. اجازه می‌فرمایند به تهران بروم، بدون درنگ عازم می‌شوم. حکم می‌فرمایند که مقام و شغل فرمانروایی را تسلیم نمایم، بدون تأمل تسلیم کرده مطیع و منزوی می‌شوم؛ و اگر چنانچه رأی ملوکانه مقتضی می‌دانند که به مقام فرمانفرمایی باشم، خلعتی در حق کمترین غلام مرحمت فرمایید تا عموم بدانند که مشمول الطاف و مراحم شاهانه واقع شده‌ام و به جان و مال در بندگی و چاکری باشم» (۴ / ص ۹۲).

اما این همه دنائت او نیست. تلگرافش به صدراعظم آن دوره یعنی میرزا علی اصغر خان امین السلطان از این هم حقارت‌آمیزتر است. شاهزاده در تلگرافش به صدراعظم از او خواست که او را برادر شاه یا شاهزاده ندانند. بلکه بنده زر خرید شاه و مطیع صدارت عظمی بشناسند، و برای آنکه خوش‌خدمتی کرده و نظر مساعد آن دورا جلب کند، مبلغ معتابهی هم جهت مصارف بین راه تبریز به تهران ولیعهد شاه شده ارسال داشت. نتیجه این ابراز اطاعت‌ها آن شد که شاه جدید او را در حکومت اصفهان و یزد ابقا کرد (۴ / ص ۹۲).

اوژن اوپن وزیر مختار فرانسه در تهران دربارهٔ ظل‌السلطان و حکومتش در اصفهان می‌نویسد: «ظل‌السلطان عموی شاه [محمدعلیشاه]، با آنکه پنجاه و هفت سال بیشتر ندارد، سی و هشت سال است که در این ایالت فرمانفرمایی می‌کند و در انحطاط و سیر قهقرایی اصفهان سهم عمده‌ای به عهده دارد» (۳ / ص ۲۹۰) و در باب گرایش حضرت والا به انگلستان به صراحت می‌گوید: «شاهزاده با آتش جاه‌طلبی‌هایی که در سینه‌اش نهان دارد، در کنف حمایت دولت انگلیس، که حفاظت از ثروت بی‌کران وی را ضمانت کرده است، در این ایالت زندگی آرامی دارد. در عوض او هم در برابر فعالیت روس‌ها، از اصفهان بازار پررونقی برای کالاهای امپراطوری هند فراهم کرده است» (۳ / ص ۲۹۱).

در مورد ثروت و مال‌پرستی‌اش نظر دو نفر را می‌آوریم؛ یکی همین فرانسوی که معتقد است شاهزاده به علت قدرت بی‌حدش، سیصد و ده پارچه آبادی با متجاوز از سی هزار نفر رعیت دارد، به غیر از روستاهایی که در اختیار اطرافیان او بوده که همگی قبل از مشروطیت نوکران سابقش بوده و زیر سایه او به نان و نوایی رسیده‌اند (۳ / ص ۲۹۱).

حاج سیاح محلاتی که مهمان ظل‌السلطان در اصفهان بوده و بسیار او را دیده و برایش خدمت کرده، ضمن تشکر از مزاحم او خود را ناگزیر می‌بیند که حقایق را بنویسد: «از قراری که معلوم است، محققاً بیشتر از ده میلیون تومان املاک و عمارات فعلاً در تصرف این شاهزاده در اصفهان است و قطعاً به قدر این خیلی بیشتر در این مدت خرج کرده و قطعاً به همین قدر از اسلحه و جواهرات و اثاث البیت و احشام و فرش و شال و غیرها در اصفهان و طهران دارد و از قراری که می‌گویند، معروف بلکه یقین است ده میلیون نقد احتیاطی به بانک انگلیسی داده و به دولت انگلیس سپرده و قطعاً خیلی از این قدر بیشتر گماشتگان و اتباع او در دست دارند...» (۸ / ص ۴۰).

در دوران مظفردالدین‌شاه که ظل‌السلطان فقط حکومت اصفهان را داشت، به تدریج به سوی مشروطه‌خواهان و روحانیون مشروطه‌طلب گام برمی‌داشت. بی‌تردید وی نمی‌توانست، به هیچ شرطی، مشروطه‌خواه باشد. با شناختی که از روحیات او داریم گرایش وی به مشروطه‌خواهان، هم تاکتیکی بود و هم سودجویانه، شاید در این اندیشه بود که از طریق آزادخواه جلوه دادن خود آن هدفی را که از آغاز کودکی در

سر داشت (شاه شدن) به چنگ آورد. به خصوص که دولت انگلستان هم نه تنها خود مشروطه خواه بود، بلکه عملاً از مشروطه خواهی در ایران حمایت می‌کرد. بنابراین هنگامی که مملکت مشروطه شد و مجلس و انجمن‌ها پا گرفتند، ظل‌السلطان که مردی بی‌اطلاع از مسائل نبود، مشروطه، مجلس شورای ملی و انجمن مقدس ملی اصفهان را به رسمیت شناخت و مدعی پشتیبانی از آن شد. در نخستین جلسه آن شخصاً شرکت کرد و به نوشته روزنامه انجمن اعلام داشت که «مجلس مطاع است و قدرتها همه تابع مجلس است. هر حکمی که از مجلس صادر شود به این شمشیر اجرا می‌دارم» (۷ / ش ۱ ص ۳). بعداً حاکم از سوی خود نماینده‌ای را جهت شرکت در انجمن معرفی کرد و وی را مأمور اجرای تصمیمات انجمن نمود.

گزارشهایی که روزنامه از نشست‌های انجمن به دست می‌دهد، یک نکته را عیان می‌سازد که روح حاکم بر این انجمن - صرف نظر از سلیقه‌های شخصی یا تفاوت‌هایی که در پایگاه اجتماعی و اقتصادی اعضای آن به چشم می‌خورد - وطن پرستانه، ضد استبدادی، ضد استعماری، قانون خواه و مترقی بوده است. گرچه مفهوم آزادی و به کارگیری روشهای دموکراتیک در تمثیت امور، چندان برایشان شناخته شده نیست. به آسانی قابل درک است، زمانی که انجمن اصفهان شکل گرفت و نخستین جلسه خود را که جنبه تشریفاتی و افتتاحیه هم داشت، برگزار کرد؛ چگونه سیل عارضین متوجه انجمنی شد که خود نمی‌دانست چگونه باید تشکیل جلسه دهد و به چه مسائلی باید رسیدگی کند.

از مطالعه صفحات روزنامه انجمن به این نتیجه می‌رسیم که در آغاز تشکیل انجمن در اصفهان دو مرجع قدرتمند شهر، یعنی انجمن ولایتی از یک سو و حکومت و ولایت از سوی دیگر، دست به دست یکدیگر داده و کمر همت به رفع مشکلات شهر بسته بوده‌اند. امری که در هیچ یک از شهرهای دیگر ایران نظیر آن دیده نشده بود. در سایر ولایات میان این دو نهاد قدرت، دشمنی و ضدیت آشکار بود.

مسئول روزنامه در نشست دوم انجمن پیشنهاد کرد که به کار انجمن نظمی داده شود و کارها تقسیم گردد. نیت او آن بود که انجمن می‌خواهد در انجام امور مردم و شهر به اداره کنندگان دولتی، کمک کند. او گفت: بهتر است اعضای مجلس مراقب عدالت و امنیت باشند و ادارات حکومتی سعی در احقاق حق نمایند. وی بسیار آگاهانه تکلیف

انجمن و حکومتیان را روشن کرد: «باید ادارات انتظامیه و اجراییه مسؤول مجلس باشند. نه اینکه مجلس به جزئیات پرداخته و از امور مهمه باز ماند.» (۷ / ش ۱، ص ۴) حاج آقا نورالله که عملاً ریاست انجمن را عهده‌دار شده بود اعلام داشت «وظیفه این انجمن مقدس مذاکره در اصلاحات کلیه و مشاوره در امورات نوعیه است، رسیدگی به جزئیات امور خارج از وظیفه اوست...» (۷ / ش ۳، ص ۲).

از آنجا که مردم تا آن زمان چنین مؤسساتی را تجربه نکرده بودند و عموماً جایگاه تشکیلات و سازمانهای اداری و شهری را درک نمی‌کردند، هر کدام که مشکلی داشتند - و اصولاً در جوامعی مانند جامعه آن روز ایران (امورات نوعیه) همواره تحت‌الشعاع مشکلات فردی و شخصی قرار داشت - جهت احقاق حق به هر نهادی و از جمله به انجمن‌ها عارض می‌شدند. این امر در مورد مجلس شورای ملی هم اتفاق افتاده بود و مردم شکایات شخصی خود را به علت عدم وجود نهاد و سازمانهای ذی‌ربط به مجلس شورای ملی احاله می‌نمودند. اما انجمن تدبیر نشان داد و رسیدگی به «کلیه امور عارضین را به جناب جلالتمدار اجل اکرم آقای رکن‌الملک (نایب‌الایاله) محول نمود» (۷ / ش ۳، ص ۲).

در حقیقت، این از برکات انقلاب مردم ایران بود که آن شاهزاده بدخلق و ستمگر، اکنون، چنین با انجمن راه می‌آمد. پانزده سال پیش از آن، یعنی در سال ۱۳۰۹ ه. ق به هنگام شورش مردم ایران بر امتیازنامه رژی (تنباکو)، تجار اصفهان اعتراضی علیه کمپانی انگلیسی تالبوت تهیه کردند و آن را از طریق امام جمعه برای والی فرستادند. ظل‌السلطان امام جمعه را از مداخله در این مورد منع کرد و پاسخ محکمی به تجار داد که میزان آزادیخواهی و قانونمندی و همراهیش را با تجار و روحانیون، که اکنون آنها را، به رسمیت می‌شناخت، نشان می‌دهد: «عریضه شما توسط امام جمعه به ما رسید. حق این بود که احضارتان می‌کردم و نتیجه گستاخی‌تان را می‌چشیدید. یعنی شما را به چوب و فلک می‌بستند و در حقیقت سرتان را می‌بریدند که هیچ‌کس نتواند در امور مملکت چون و چرا بگوید. اما این دفعه به احترام امام جمعه از سر تقصیرتان گذشتم، به شرطی که از فضولی و اعتراض بر اوامر دولت دست بردارید. اعلیحضرت مالک جان و مال اهالی ایران است و بهتر از هر کسی صلاح رعیت را می‌داند. شما حق ایراد ندارید. به کار خودتان بپردازید، و به این امور کاری نداشته باشید.» (۱ / ص ۵۲).



### شورش مردم اصفهان و کوشش‌های انجمن برای برکناری ظل السلطان

علی‌رغم همه احترامات متقابل میان والی و انجمن اصفهان که در روزنامه بازتاب گسترده‌ای دارد، بسا رفتن ظل السلطان به تهران برای شرکت در عزاداری مرگ مظفرالدین شاه و تبریک جلوس محمدعلی شاه - برادرزاده‌اش - به تدریج در اصفهان ورق برگشت و انجمن که خود را قویتر از پیش می‌دید، ایستادگی در برابر او را آغاز کرد: عامل اصلی تغییر جهت انجمن، مردم اصفهان بودند که علیه کارگزاران والی سر به شورش برداشتند.

با رفتن حضرت والا به تهران، برخی مشکلات موجود میان مردم و انجمن از یک سو و کارگزاران حکومت از سوی دیگر، آشکار شد. وجود و حضور ظل السلطان در حقیقت سربویشی بود بر نفرت و دل‌تنگی‌های مردم اصفهان از دستگاه اداری او.

شور و هیجان مردم اصفهان که از رفتار ضیفم السلطنه، یکی از نابکارترین اجزای حضرت والا، به داد آمده بودند انجمن و روزنامه را به حرکت واداشت: «در باب تعدیات ضیفم السلطنه محقق شد که بر حضرات اهالی فریدن تعدیات فاحشه نموده و صدمات عرضیه و مالیه و خرابی آبادی‌ها و غیره فوق‌العاده بر رعایای بیچاره وارد کرده و کراراً به انجمن احضار شده، حاضر نشده است... اگر رفع تظلم این سیصد نفر رعایای بیچاره فریدن که در این سردی هوا اقامت در اصفهان نموده و تحمل هزارگونه مشقت کرده‌اند نشود، مسلم است با حکم انجمن مقدس اصفهان متظلماً حرکت به دارالخلافه خواهند نمود» (۷ / ش ۸، ص ۱-۲).

ظل السلطان که عضو هیأت نمایندگان دولت بود در مجلس دربار، طی تلگرافی از تهران به رکن‌الملک و ملاباشی - نایب‌الایاله و نماینده‌اش در انجمن - دستور داد بنا بر درخواست انجمن و مردم از ارسال اجناس ضروری شهر و منطقه به خارج از آن جلوگیری نمایند (۱۳ محرم ۱۳۲۵ ه.ق). این نخستین عقب‌نشینی حاکم مستبد بود در برابر قدرت‌نمایی مردم و انجمن (۷ / ش ۹، ص ۳).

اما در خود شهر اصفهان صف‌آرایی نیروهای ضد حکومتی در مقابل هم خطری بود که جنبش مردم را تهدید می‌کرد. حقیقت آنکه مردم اصفهان و به‌خصوص زعمای روحانی و غیر روحانی شهر که طیف وسیعی از اقشار مختلف را در بر می‌گرفت، چندان با یکدیگر میانه‌ای نداشتند، به طوری که حاج آقا نورالله (ثقة الاسلام) که وجودش در

رأس انجمن از هر بابتی ضروری بود، ابتدا قهر کرد، اما به درخواست مردم و پادری میانی آقاجقی به انجمن برگشت و به کار مشغول شد (۷ / ش ۱۰، ص ۳).

در اجلاسی که انجمن در روز هفدهم داشت، طی تلگرافی به تهران از ظل‌السلطان خواست که بر اساس قوانین شرع، امر مجلس شورای ملی و حکم شاه، والی قرقی را که کارگزارانش در کوه صفا اعمال می‌کردند و از چرای گوسفندان مردم ممانعت به عمل می‌آوردند لغو کند (۷ / ش ۱۰، ص ۴).

فشار مردم و درخواست‌های انجمن از مجلس، صدراعظم و شاه، موجب شد که ضیغم‌السلطنه از مباحثی املاک ظل‌السلطان برکنار شود. حتی صدراعظم و شاه نیز حکم به برکناری مباشر داده و مردم را امیدوار نمودند (۷ / ش ۱۰، ص ۷).

هیجان و فشارهای مردم اصفهان که به دو دسته تقریباً مساوی تقسیم شده بودند و به طرفداری و یا دشمنی با ظل‌السلطان برخاسته بودند، همه را تحت تأثیر قرار می‌داد حتی رهبران انجمن اصفهان را: «از صبح روز چهارشنبه ۲۱ محرم الحرام بازارها و دکانین و حجرات تجاری یکمرتبه بسته شد و عموم اهالی به طرف مسجدشاه و خانه حضرت آیت‌الله و حضرت ثقة‌السلام مدظلهما هجوم آورده و ساعت به ساعت ازدحام و جمعیت در تزیید بود تا بعد از ظهر آقایان معظم‌الیهما را با جمعی دیگر از علمای اعلام کثرالله امثالهم حرکت داده و به طرف تلگرافخانه دولتی روان که عزل حضرت والا ظل‌السلطان را تلگرافاً استدعا نمایند...» (۷ / ش ۱۱، ص ۴).

در مقابل این حرکت مردم، جمعی از اجزای حکومتی، به همراه برخی از عوامل نادان مانند اوپاش و الواط و یا دانایانی که در پشت سر آنها بودند، به جان مردم و برخی از علما افتاده و درصدد برآمدند حرکت مردم را خنثی کنند. آنان نیز به همراهی برخی از علمای مخالف این گروه به تلگرافخانه رفته و شرحی در تأیید ظل‌السلطان مخابره کردند (۷ / ش ۱۱، ص ۵). این دو دستگی مورد تأیید برخی از ناظرینی که به وقایع این دوره پرداخته‌اند نیز می‌باشد (۳ / ص ۲۹۵). اوژن اوپن، وزیر مختار فرانسه در تهران، تمام مردم اصفهان را مانند مردم شهرهای تهران و تبریز مشروطه‌خواه نمی‌داند. به نظر او در شهرهای مذکور تقریباً همه اهالی با مشروطه و انقلاب موافق‌اند، اما در اصفهان شهر به دو دسته نیرومند و با قدرت متساوی تقسیم شده بود. امری که شاه را در اتخاذ تصمیمی قاطع مردم می‌ساخت (۳ / ص ۲۹۵).

عدم همراهی آقایان علما و روشن نبودن مواضع اقشار مختلف، مردم را به انجام کارهایی وامی داشت که ما امروز نمی توانیم با آن اعمال موافق باشیم، اما برای درک جریانات تاریخی باید در آن زمان زیست و خود را در آن موقعیت قرار داد. هرچه بود مردم اصفهان که بی پناه شده بودند به کنسولگری رفتند.

بار دیگر مخالفان ظل السلطان، با جمعیتی بیشتر به در خانه حضرت آیت الله و مسجد شاه رفتند، اما چون «آقایان با خیالات آنها همراه نبودند، حرکت به بیرون شهر فرموده بودند. این بیچاره ها از خانه آقایان که مأیوس شدند یک مرتبه به قونسولگری دولت بهیة انگلیس پناه برده عنوان تحصن نمودند» (۷ / ش ۱۱، ص ۵).

واکنشهای خشن و تیراندازی های طرفداران ظل السلطان، مردم اصفهان و مخالفان حکومت را می ترسانید و موجب می شد که دسته های زیادتری به کنسولگری انگلیس پناهنده شوند، کنسولگری دولتی که حامی شاهزاده بود. «فردا که جمعه ۲۳ محرم بود، از حرکت اشرار، وحشت مردم زیادتر شد. آقایان هم به شهر تشریف آورده، باز اهالی با جمعیت فوق العاده حضرت آیت الله و حضرت ثقة الاسلام با چند نفر دیگر از علما به تلگرافخانه آمدند. تا دو ساعتی شب را در تلگرافخانه متوقف مشغول مخابره بودند» (۷ / ش ۱۱، ص ۵).

روزنامه که تفصیل وقایع را آورده ابدأ به موضوع مورد اختلاف و متن تلگرافها اشاره نمی کند. به روشنی هم نمی گوید که کی طرفدار کی است. هر چه بود دو روحانی اعظم و اعظم شهر کوشیدند مردم را از تحصن در کنسولگری انگلستان در اصفهان خارج کنند، اما موفق نشدند (۷ / ص ۶).

انجمن شرحی به نایب الایاله نوشت و امنیت شهر را که به شدت به خطر افتاده بود، درخواست کرد. این یکی با زیرکی جواب داد «خوب است این اغتشاش که بعضی اشخاص سهواً در شهر برپا کرده اند موقوف شود تا حکومت تکلیف خود را بداند» (۷ / ص ۶).

طرفداران ظل السلطان هم دست به تحصن زده و در مسجد سید مستقر شدند، کار اغتشاش اصفهان هر دم افزون می شد. روزنامه که سخت ترسیده بود دست به دعا برداشت: «از صبح تا شام دسته ها از اطراف شهر و دهات در حرکت و به قونسولگری

وارد و خارج می‌شوند و در قونسولگری مجلس تعزیه‌داری و سینه‌زنی تا شب اتصال دارد. خداوند تفضل نماید و بر فقرا رحم کند و مفسدین از خدا بی‌خبر و از پلتیک وقت بی‌اطلاع را نابود نماید و مجلس شورای ملی را پاینده بدارد و اعضایش مؤید و منصور بدارد. به حق امام عصر عجل‌الله فرجه» (۷ / ص ۷).

از تهران به آقانجفی و ثقة‌الاسلام و سایر علما تلگراف شد که بکشند مردم را از تحصن خارج کنند و آرامش را برقرار سازند. ظاهراً زعمای اصفهان در این کار اظهار عجز کرده بودند. تلگراف از سوی برجسته‌ترین شخصیت‌های خوشنام مشروطیت مخابره شده بود: علیرضای قاجار (عضدالملک)، و سیدمحمد طباطبائی، الاحقر فضل‌الله نوری، داعی عبدالله الموسوی، ۲۹ محرم ۱۳۲۵ ه. ق (۷ / ش ۱۲، ص ۱۰۲).

مشیرالدوله، صدراعظم، هم با ارسال تلگرافی خطاب به آقانجفی و حاج آقا نورالله، ضمن تمجید از مقام برجسته و اقدامات انسان‌دوستانه آنان خبر داد که دولت نمی‌تواند، بی‌مقدمه و بدون رسیدگی به همه جوانب امر به درخواست عده‌ای ظل‌السلطان را برکنار کند. به همین جهت دولت، معین‌الدوله وزیر محاسبات را که مورد وثوق و اعتماد دولت بود به اصفهان فرستاد تا در مورد ادعاهایی که علیه ظل‌السلطان می‌شد به بررسی پردازد. نکته جالب در تلگراف مشیرالدوله آن بود که «مادام که صورت مسئله مبهم و غیر معلوم است محال است حکومت تغییر کند» (۷ / ص ۳).

کار شورش مردم اصفهان هر دم فزونی می‌گرفت. جمعیتی که در تظاهرات و اعتصابات شرکت کرده بودند را بیست هزار نفر تخمین می‌زدند: اینها مردمی بودند که اگر یک روز به سرکار خود نمی‌رفتند، شب نان نداشتند.

شاه و دولت، اگر هم می‌خواستند، بی‌مقدمه حاضر به عزل ظل‌السلطان، عموی شاه، نبودند. گرچه محمدعلی شاه چشم دیدن خان‌عمو را نداشت. مجلس هم که نمی‌خواست حرف آقانجفی و دیگر علمای اصفهان را بر زمین بزند، درصدد برآمد به گونه‌ای مسئله را حل کند که هر دو طرف راضی باشند و اعتبار آنها حفظ شود. به همین دلیل، شب شنبه اول صفر، یکی از علمای اصفهان را محرمانه به تلگرافخانه خواستند و قرار گذاشتند که اصفهان آرام شود. علمای مجلس شورا گفتند: اگر بتوانند از شاه خواهند خواست حال که ظل‌السلطان عزم فرنگ کرده است به اصفهان نیاید و از همان

تهران یک نفر نایب‌الایاله به تصویب شاه تعیین گردد و به اصفهان فرستاده شود. این پیشنهاد که توسط آقا شیخ فضل‌الله نوری، آقا سید محمد حسین طباطبایی و آقا سید عبدالله موسوی مخابره شده بود، از سوی مردم اصفهان پذیرفته نشد و آن روحانی که با وی مذاکره شده بود هم مورد توهین و هتاکی قرار گرفت. جمعیت مخالفان ظل‌السلطان را اینک سی‌هزار نفر تخمین می‌زدند (۷ / ص ۴-۵).

خطر درگیری اصفهان را فرا گرفته بود. در حقیقت هیچ مرجعی نمی‌توانست مردم را آرام کند. آنان مصرأ خواستار برکناری شاهزاده بودند. بالاخره وکیل اصفهان تلگرافی زد و توسط حاج آقا نورالله خبر را داد:

«مراحم ملوکانه شامل حال كافة اهالی. از حضرت والا ظل‌السلطان به اقدامات مجدانه حجج اسلام دامت برکاتهم استعفا از حکومت قبول شد. حضرت اجل نظام‌السلطنه از طرف قرین‌الشرف اعلی‌حضرت همایونی خلدالله ملکه. به حکومت اصفهان مستقل و منصوب، همین چند روزه به چایاری روانه، تمامی اهالی آسوده خاطر به مقر خود معاودت و دکاکین باز به دعای ذات مقدس شهریاری قیام نمایند» (۷ / ص ۵).

با آنکه، علما و برخی از مردم کوتاه آمدند، اما بست‌نشینان کنسولگری انگلستان در اصفهان، که روزنامه آنها را «عوام کلانعام» نامیده، دست از تحصن نکشیدند. صبح دوشنبه سوم صفر علما و تجار به درکنسولگری رفته و از آنان خواستند که کنسولگری را ترک کنند، باز هم نپذیرفتند.

«صبح سه‌شنبه چهارم صفر امیر سید حسن قمشه‌ای [مرحوم مدرس] هم پا درمیانی کرد. بعداً حضرت حجة‌الاسلام و ثقة‌الاسلام و جناب حاجی محمدحسین صاحب تاجر کازرانی با جماعتی از تجار به درب کنسولگری رفته و مردم را امر به خروج دادند. غایله فعلاً خاتمه یافت».

اگر چه ظل‌السلطان مستبد که ادعای مشروطه‌خواهی و همراهی با انجمن اصفهان را داشت به درخواست و فشار مردم و امر شاه از کار برکنار شد، اما این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که محمدعلی‌شاه نیز عمویی که ادای مشروطه‌خواهی و قانون‌شناسی در می‌آورد را بر نمی‌تایید: کار این دو بعدها به دشمنی و رویارویی هم کشید.

برکناری شاهزاده مسعود میرزا ظل‌السلطان از حکومت اصفهان را مورخان زیادی مورد بحث قرار داده‌اند. آنچه گفته آمد برداشت و تحلیل ما بود از روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان. جهت اطلاع بیشتر و امکان مقایسه، نظر دو شخصیت متفاوت از یکدیگر را هم می‌آوریم.

یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد: «مشیرالدوله (صدراعظم) در چند روز آخر کار صدارتش گرفتار کار اصفهان می‌شود که مردم اصفهان بر ضد ظل‌السلطان برخاسته، بر دولت سخت می‌گیرند و به حکم مجلس ملی در غره صفر ۱۳۲۵ ه. ق ظل‌السلطان بعد از سی و شش سال حکومت اصفهان در نهایت افتضاح که هیچ حاکمی از هیچ شهر به این رسوایی معزول نشده، معزول می‌گردد...» (۶/ ص ۱۱۹).

همین حادثه را آن دیپلمات فرانسوی (اوژن اوبن) که از اصفهان دیدن کرده با توجه به برداشتهایش از جریانات این شهر، نقل نموده است. وی بیش از آنکه به مبارزات مردم با ظل‌السلطان بپردازد، به وجود دو قدرت در اصفهان اشاره می‌کند: یکی آقاجفی و برادرش حاج آقا نورالله که هم متمول‌اند و هم روحانیونی عالی‌مقام و صاحب نفوذ در شهر؛ و دیگری ظل‌السلطان و اعوانش، که این دو مرکز، گاه به هم نزدیک می‌شوند و گاه از هم فاصله می‌گیرند. هنگام ورود وزیرمختار فرانسه به اصفهان ظل‌السلطان، میدان را خالی کرده و به تهران رفته است: «در هر حال از ظل‌السلطان بخت برگشته و سران مقتدر انقلاب در تهران وجود او را برای استمرار و رشد رژیم مشروطیت، مضرتر از آقاجفی تشخیص داده‌اند. از سوی آنان مقدماتی فراهم شده است که او را به دست همین مجتهد از میدان خارج کنند. اولین روزهای ماه مارس، روشهای عادی و مسالمت‌آمیز، به بستن بازار و بعد اشغال تلگرافخانه هند - اروپایی توسط مردم و بست‌نشینی در آنجا منجر گردید. از پشت دستگاه تلگراف، پیغام پشت سر هم به شاه مخابره شد که شر عمویش را از سر آنان کوتاه کند. عده‌ای از تظاهرکنندگان نیز در قنصلخانه انگلیس بست نشستند. بسیج افراد شهر از جانب هر دو طرف [دولتی‌ها و آقاجفی] به روستاها هم کشانده شد، تقسیم نیروهای مخالف و موافق [با ظل‌السلطان] به دو دسته مساوی، شاه را در اتخاذ تصمیم مناسب مردد کرده است...» (۴/ ص ۲۹۵-۲۹۴).

آنچه در روزنامه منعکس نگردیده و خواننده نمی‌تواند از خواندن خبر تحصن مردم در کنسولگری انگلستان به آن پی ببرد، برخوردهای موزیانه و چندگانه دو کنسولگری روسیه و انگلستان با جریانات آن روز اصفهان است. فرستاده فرانسه که بی‌تردید از سلطه انحصاری دو قدرت دیگر در ایران خوشحال نبوده و آن را به نفع منافع تجاری و سیاسی کشور متبوعش نمی‌داند، به نکته‌ای می‌پردازد که دیگران بدان توجه کمتری دارند. به خاطر داریم که ظل‌السلطان و انگلستان مناسباتشان حسنه بود و متقابلاً یکدیگر را تأیید و حمایت می‌کردند. بنابراین بست نشینی دشمنان والی در کنسولگری کشوری که علناً از ظل‌السلطان حمایت می‌کرد، می‌توانست وجهه دولت آن کشور را خدشه‌دار کند و بر روی افکار و حتی رفتارهای دیگر دوستان انگلستان در ایران اثر منفی بگذارد. در این میان بهره‌برداری روس‌ها از محظوری که انگلستان بدان دچار شده بود، بی‌تردید آزردهنده‌تر می‌شد: «کنسول انگلیس نیز از بست نشینان به ستوه آمده و نمی‌داند چه باید کرد. او از روش سیاسی کشور متبوعش که از جنبش آزادیخواهی در ایران طرفداری می‌کرد، بسیار بد می‌گفت و عقیده داشت نتیجه این عمل جز برکناری حاکم اصفهان، که دوست دولت انگلستان است، از سمت خویش، بهره دیگری نخواهد داشت. اما قنصل روس در دوران عمر دراز حرفه سیاسی اش، برای اولین بار از فریب و جاذبه آزادی خوشش می‌آمد» (۴/ص ۲۹۶).

پرتال جامع علوم انسانی

## منابع

- ۱- آدمیت، فریدون. شورش بر امتیازنامه رژی، پیام، تهران، ۱۳۶۰.
- ۲- اعتمادالسلطنه، محمدحسن. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، به کوشش ایرج افشار، چاپ چهارم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۷.
- ۳- اوین، اوژن. ایران امروز (۱۹۰۷-۱۹۰۶)، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، چاپ اول، زوار، [تهران]، ۱۳۶۲.
- ۴- بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، جلد چهارم، چاپ سوم، زوار، تهران، ۱۳۶۳.

- ۵- جابری انصاری، میرزا حسن خان. تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، به کوشش منوچهر ستوده، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۲.
- ۶- دولت‌آبادی، یحیی. حیات یحیی، جلد دوم، فردوسی، تهران، ۱۳۶۲.
- ۷- روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، دوره اول، سال اول، شماره‌های ۱ تا ۱۲ (۲۱ ذیقعه ۱۳۲۴ تا ۹ صفر ۱۳۲۵ ق).
- ۸- سیاح، حمید. خاطرات حاج سیاح، چاپ سوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۹.
- ۹- ظل السلطان، مسعود میرزا. خاطرات ظل السلطان یا سرگذشت مسعودی، جلد دوم، به کوشش حسین خدیو جم، اساطیر، تهران، ۱۳۶۸.

